

# پهلویسم گذشته گرا و پهلویسم آینده گرا

گفت و گوی منظم میان بهرام و پیمان  
پیمان بخشایش



ز دیروز و فردا، ز رأی وطن

کنون از دو آیین بگویم سخن

## بهرام

بگفتا: «شهنشاه ما، پهلوی

پسر چون ز شاه است، شهی را سزاست

نخستین شهی را توان می دهیم

چو فرمان او شد به کشور روا

کسی کز گزینش گشاید زبان

چو شاهی توانا برآید به تخت

شکوه و جلالی که در شاه ماست

به نیرنگ بدخواه ایران بین

ز سرخ و سیاهی وطن شد تباه

اگر جانیشان با وطن بود یار

نه ملا بماند، نه سرخی به جا

مجاهد نماند به ایران دگر

تو باید به فرمان آن شه روی

به فرمان او کار ایران به جاست

به فرمان او نظم و نان می دهیم

شود نظم و نان در سراسر به پا

بود خصم این خاک و ایرانیان

به فریاد هر کس دهد پاس سخت

به ایران چنین فرو شوکت رواست

چه آمد بر این شاه و این سرزمین

ز ملا و از چپ برآمد سپاه

نمی شد چنین تخت شاهی غبار

نه آن کز جدایی کند فتنه ها

چنین است فرمان من سربه سر»

## پیمان

بگفتم: «رفیقا، مکن دل به بند  
ز تاریخ ایران بگیریم پند  
ز قانون بگیرد شهی اعتبار  
نه فرمان ملا، نه شمشیر شاه  
به مجلس برآید صدای وطن  
رضا گفت: نیروی من از شماست  
نخستین، رهایی ز بیداد شوم  
رهایی نیاید ز فردی جدا  
نخستین، رهایی؛ سپس اقتدار  
اگر چپ شود یار، گویم: بیا  
به هر کارگر حق و شأنی دهیم  
اگر راست گوید: کنارت منم  
ز هر سوی عالم بجویم زر  
ز نفرت برآید خروشی به پا  
محبت به میهن دهد جان جلا  
وطن را بسازیم با مهر و داد  
به هر هم وطن مهر و داد دهیم

به فردا نگر تا شوی سربند  
که فردا نماند گرفتار بند  
نه از زور و سرکوب و رنج و فشار  
به قانون و مردم سپاریم راه  
که هر کس بگوید ز دل هر سخن  
چنین اقتداری به ایران رواست  
بیاید نگه داشت این مرز و بوم  
بیاید که باشیم با هم رها  
چنین راه فردا شود استوار  
به فردا تو سازی صفی باوفا  
به رنجش، به کارش بهایی نهیم  
به کارآفرینی کمک می کنم  
به ایران ز سرمایه آید هنر  
ولی زود خاموش گردد صدا  
دلی را به دل می رساند رضا  
که از کینه ایران نبیند مراد  
بنای وطن را به مهرش نهیم»

## بهرام

ز این راه گردد شهی بی‌پناه  
نخستین بگوید: فدای شما  
کسی کز گزینش سخن گسترده  
به ایران، به فرزنده، نان می‌دهیم  
به مردم در آن دم دهیم این نوید:  
که ایران ز پیداد آزاد شد  
شود اقتدار شهی برکنار  
چو شاهی ضعیف است، فردا تباه  
دگر سلطنت را دهد رنگ غم»

بگفتا: «رفیقا، تو در اشتباه  
به صف‌ها بیاید چپی با ریا  
ولی اقتدار شهی را برد  
نخستین شهی را توان می‌دهیم  
چو تعلیم و کار و رفاهی رسید  
کنون هر کسی می‌دهد رأی خود  
و گریش از آن رأی باشد به کار  
ز سرخ و سیاهی برآید سپاه  
چو در سال پنجاه و هفت آن ستم

## پیمان

ز رهبر پیاموز رسم نکو  
تو باید به فرمان مردم روی  
چرا بند بر رأی مردم نهی؟  
چو شاهی به مردم شود بی‌نظر  
به یاری بیا تا ز بندش رهی  
به فردای ایران شتابان رویم  
به مجلس سپاریم فرمان ما  
به فردا رهی نو گشاید هنر  
به مهر و خرد باش میهن‌نواز»

بگفتم: «عزیزم، رهش را بجو  
بگو نام او را: رضا پهلوی  
چرا پیش از صندوق ملت، شهی؟  
چنین راه فردا شود پرخطر  
چه جمهور خواهی، چه خواهی شهی  
اگر چپ، اگر راست، یکدل شویم  
چو شاهی به رأی وطن شد بنا  
به دیروز با احترام نگر  
بیا ای برادر، وطن را بساز